

موضوع: اخوان المسلمین بر سر دو راهی

به مقام محترم وزارت امور خارجه!
قابل توجه مدیریت محترم دوم سیاسی

روز شنبه 1390/2/31 برابر با 2011/5/21 جماعت اخوان المسلمین مصر مقرر عمومی جدیدش را در منطقه مقطم قاهره افتتاح نمود. این نشست که شخصیت‌های زیادی از سران احزاب و چهره‌های مستقل در آن اشتراک کرده بودند، در رسانه‌های مصری بازتاب نسبتاً وسیعی داشت و همزمان پرسشهایی را نیز در باره رویکرد آینده اخوان المسلمین به میان آورد.

یکی از شرکت‌کنندگان این نشست، دکتر اسامه غزالی حرب، رئیس تحریر مجله السیاسه الدولیه بود که از شخصیت‌های سرشناس سیاسی و فرهنگی مصر است و در گذشته عضو دار الانشای سیاست‌گزاریه‌های حزب ملی دموکراتیک به رهبری حسنی مبارک، که در اعتراض به سیاست‌های حزب و کندی در اصلاحات از عضویت آن استعفا داد و عضو مجلس شوری و مستشار مرکز مطالعات سیاسی و استراتژیک اهرام بوده است، و هم اکنون سرمنشی جبهه دموکراتیک مصر است، و اخیراً بعد از سالها مقاطعه با موسسه الاهرام، مجدداً به نگارش در روزنامه آن روی آورده است. وی در مقاله‌ای به روز چهارشنبه 4 جوزای 1390 که در روزنامه الاهرام به نشر رسیده، بخشی از این پرسشها را مطرح کرده است، که اینک ترجمه آن تقدیم می‌گردد:

هنگامی که شامگاه شنبه گذشته به محفل افتتاح مقرر جدید جماعت اخوان المسلمین حاضر شدم، احساسات ناهمگونی به سراغم آمد! احساساتی شخصی و احساساتی عمومی که پرسشها، برداشتها و توقعات را با هم یکجا می‌ساخت!

شاید کلمه اخوان المسلمین نخستین اصطلاح سیاسی (اگر این تعبیر بجا باشد) بوده است که حافظه ام به یاد دارد! در یکی از رزوه‌های جمعه در ماه مارچ 1954 که هنوز هفت سالگی را تکمیل نکرده بودم) کاملاً به یاد دارم که مادرم بخاطر تاخیر پدرم در بازگشت به خانه تا ساعاتهای واپسین شب، سخت نگران شده بود. او بسان عادت همیشگی اش در آن زمان رفته بود برای ادای نماز جمعه به منطقه جسرالسویس، و دوست داشت به کار شدیداً مورد علاقه اش که سخنرانی روز جمعه بود،

بپردازد. اما او آن روز برنگشت، و غیاب وی طول کشید و نگرانی ما هم افزایش یافت، تا اینکه در ساعت آرامش شب شنیدیم که یکی در را می کوبد و او به ما خبر داد که پدرم بعد از نماز جمعه، به اتهام عضویت در جماعت اخوان المسلمین، دستگیر شده است! و بعد دانستیم که وی در پایان خطبه از کشمکشی که در آن زمان (مارچ 1954) پیرامون دموکراسی بود سخن گفته است. کشمکشی که به حاکمیت فردی عبدالناصر انجامید. پدرم در آن سخنرانی به نمازگزاران جمله ای گفته بود که هنوز به خاطر دارم و آن اینکه فاروق رفت و خازوق آمد. و این عبارت با مفهومی که در آن شرایط افاده می کرد کافی بود که جاسوسان حکومت دستگیرش کنند تا به محبسی در عامریه نزدیک اسکندریه منتقل گردد.

اگر مایه ناراحتی این بود که پدرم حتی یک روز هم عضویت اخوان المسلمین را نداشت، ناراحت کننده تر این بود که سال 1965 دوباره دستگیر شد به دلیل مراجعه به لیست دستگیر شده های قدیم، هنگامی که دومین موج دستگیری بیرحمانه اخوان به راه افتاد، بعد از اتهامی که به این گروه نسبت داده شد که گویا در توطئه ای تروریستی بر ضد ناصر دست داشته اند، و در همین مرحله بود که سیدقطب، اندیشمند اخوانی اعدام شد، چون متهم گردیده بود که می خواسته است حکومت را سرنگون بسازد! و هنوز به یاد دارم که افراد امنیت دولت در آن نوبت دوم به منزل ما داخل شدند تا کتابخانه پدرم را تفتیش کنند و ببینند که آیا کتاب فی ظلال القرآن سیدقطب هست یا خیر! اما بدور از این خاطرات، اخوان المسلمین یکی از مفردات اساسی در زندگی سیاسی معاصر مصر، از زمان ظهورشان تا امروز خواهد ماند، و ما اکنون می توانیم با اندکی ساده سازی قضیه، سه مرحله را در تاریخ این جماعت از هم تفکیک کنیم:

مرحله نخست از هنگام ظهور در سال 1928 تا سال 1954، یعنی ربع قرن نخست در تاریخ آن، که شامل فراز و نشیبهایی در مشروعیت و عدم مشروعیت یا پیگرد را از سرگذرانده است. این مرحله از ظهور اخوان در اسماعیلیه به دست حسن البنا شروع می شود تا هنگامی که به قاهره منتقل گردید و جایگاه خود را به عنوان یکی از جریانهای سیاسی مهم احراز کرد، به ویژه آنگاه که با اعضای از مصر و دیگر کشورهای عربی به جنگ فلسطین اشتراک کرد. اما رویارویی خشونتبار میان اخوان و دولت نیز در همان مرحله آغاز شد، هنگامی که صدر اعظم وقت محمود فهمی نقراشی در نتیجه فرمان

انحلال جماعت اخوان، به دست یکی از اعضای این جماعت به قتل رسید و در پی آن، حسن البنا در سال 1949 ترور شد و در سال 1951 فیصله ای از طرف دولت مبنی بر غیر قانونی بودن انحلال جماعت صادر گردید.

در آغاز انقلاب جولای، گذشته از آنکه شماری از افسران آزاد از اعضای آن بودند، این جماعت از حامیان انقلاب نیز بود و در زمانی که در سال 1953 فرمان انحلال احزاب سیاسی از سوی انقلاب صادر شد، اخوان المسلمین از آن مستثنا گردید زیرا این جماعت یک جریان دینی برای دعوت به اسلام شناخته شد و نه یک حزب سیاسی. اما این روابط خوب با انقلاب زیاد دوام نیاورد و مدتی بعد به تیرگی گرایید، و آن هنگامی بود که دولت وقت با مشارکت اخوان در قدرت مخالفت کرد، و تلاش برای ترور عبدالناصر در اسکندریه در اکتوبر 1954 آغاز مقاطعه و گسست شدید جماعت با نظام جولای بود، بخصوص با اعدام شماری از رهبران آن مانند دکتور عبدالقادر عوده و شیخ محمد فرغلی.

به این ترتیب می توان گفت که سال 1954 آغاز مرحله دوم است، یعنی مرحله دشمنی طولانی مدت میان نظام حاکم در مصر و اخوان که شامل دوره های عبدالناصر، سادات و سپس مبارک می گردد، برای مدتی نزدیک به شصت سال، که جماعت عملاً وجود داشت و رسماً وجود نداشت و غیر قانونی بود! اما نه به بر اساس حکمی قانونی بلکه با فیصله ای سیاسی. عبدالناصر سیاستی بسیار خشن در برابر اخوان در پیش گرفته بود که نمونه اش دستگیریها و محاکمه های سال 1965 است که سیدقطب هم در همان نوبت اعدام گردید، اما انور سادات رویه ای نرمتر در پیش گرفت، هرچند در پایان دچار تصادم با آنان شد، همانند دیگر نیروهای سیاسی در سپتامبر 1981، و علی رغم ادامه پیگردهای امنیتی و دستگیریهای اخوان در دوران مبارک، آنان حضورشان را در زندگی عمومی مصر پررنگ ساختند، علاوه بر اینکه در دوران او توانستند از طریق معامله ای با حزب ملی حاکم، در پارلمان نیز حضور داشته باشند و به 88 چوکی در انتخابات 2005 دست یافتند. و با آنکه اخوان از شروع انقلاب 25 جنوری غافلگیر شدند، اما به زودی به دیگر نیروهای سیاسی پیوستند به مثابه ادامه دیگر فعالیتهایی که در مخالفت با نظام از سال 2005 داشتند، از آن جمله لبیک گفتن به دعوت دکتور برادعی و مشارکت در انجمن ملی تغییر.

بدون شک آنان کوشیدند از رویداد انقلاب بهره برداری کنند، زیرا آزادی بیسابقه ای برای شان به ارمغان آورد که شاید در تمام تاریخ خود سراغ نداشته

باشند، و این بخشی انفکاک ناپذیر از موج آزادی است که سراسر مصر را در بر گرفته است، و باید همه از آن بهره مند شوند! و افتتاح مقرر عمومی جدید اخوان در منطقه مقطم قاهره همزمان با تلاشهای شان برای آماده ساختن حزب تازه شان، به مثابه نقطه عطفی در این تحول تاریخی است.

در اینجا باید در فهم و ارزیابی این تحول دراماتیک سریع در باره اخوان به خطا نرویم، جماعتی که تا دیروز غیرقانونی و قابل پیگرد بود، سران و اعضای به شکل پیوسته در معرض دستگیری و تعقیب قرار داشتند. ناگهان تبدیل به سازمانی می شود که از مشروعیت کامل برخوردار است و به شکل علنی و در آفتاب شروع به فعالیت می کند!

به عبارت واضحتر و مشخصتر، لحظه انتقال و تحول در هر سازمان سیاسی، از حالت ممنوعیت و پیگرد و وضعیت شبه سری به فضای مشروعیت، امنیت و کار علنی چالشهای سنگینی را نیز برایش در پی دارد، و اخوان نیز از این قاعده مستثنا نیست! پرسش اساسی در اینجا این است که آیا اخوان (بعنوان جماعت یا حزب) موفق می شود که خود را بعنوان نیروی سیاسی، اجتماعی و فرهنگی سازگار با مقتضیات و قواعد نظام دموکراتیک، عرضه کند، نظامی که ما می خواهیم بعد از انقلاب پایه هایش را استوار گردانیم و آیا می تواند با دیگر نیروهای سیاسی از قبیل لیبرال، چپ و غیره به شکل کفو عمل نماید یا خیر؟

نشانه ها و علایمی که تا کنون سر زده است با هم در تناقض قرار داشته و اشاره به وجود رویکردهای ناهمگونی دارد که پرسشها و کنجکاویهای متعددی را بر می انگیزد:

ما می خواهیم بدانیم آیا کسانی مانند دکتور عبدالمنعم ابوالفتوح که گفتمان دموکراتیک حقیقی را با مرجعیت اسلامی پیشرفته و مترقی عرضه می کند، از آن نمایندگی می کنند یا کسانی مانند آقای صبحی صالح که از رفاه و خوشبختی مصر در ایام عثمانی سخن می گوید و آن را با شرایط بعد از آن مقایسه می نماید؟ او از رویکردی نمایندگی می کند که کمترین وصف آن این است که رویکردی فاشیستی و متعصبانه و سرتاپا مردود است. او این سخن فاجعه آمیز را زده است که ما بعنوان جماعت نه مسلمان لیبرال را به رسمیت می شناسیم و نه مسلمان سکولار و نه مسلمان چپ را. ما تنها مسلمانی را می شناسیم که دینش او را از هر منهج و نظام دیگری بی نیاز می سازد؟!!

ما می خواهیم بدانیم که جوانان اخوان در این شرایط به طرف کدام ارزشهای سیاسی می روند؟ آیا این

همان ارزشهای ملی مصر است که جوانان اخوان به شکل عصری و جذابش در محفل روز شنبه سر می دادند، یا شعارهایی که هر از گاه بالا می شد و تکرار می کرد الله اکبر و الله الحمد! و پیامبر رهبر ما است و قرآن قانون اساسی ما است؟! گویا ما در یکی از راهپیماییهای اخوان در دههٔ چهل قرن گذشته هستیم؟

ما می خواهیم بدانیم که آیا اخوان می تواند تصور و تعریف خود را از دولت مدنی حقیقی استوار بر شهروندی و دموکراسی متکی به مرجعیت اسلامی را ارائه کند از آن نوعی که احزاب اسلامی در ترکیه از دههٔ هفتاد ارائه کردند، از هنگام تاسیس این احزاب توسط نجم الدین اربکان زیر نام نظام ملی، و سپس فضیلت و بعداً سعادت و باز رفاه (که در سال 1980 تاسیس شد) یا حزب عدالت و انکشاف که توسط رجب طیب اردوگان تاسیس گردید و نمونه ای متمیز را عرضه کرد، نه تنها بعنوان حزب سیاسی دموکراتیک اسلامی، بلکه همچنان متمیز در زمینهٔ تحقق آشتی تاریخی میان اسلام و سکولاریسم اتاترکی.

آیا اخوان می تواند شعار پرطمطراق و مبهم الاسلام هو الحل (اسلام یگانه راه حل است) را مورد بازنگری دلیرانه ای قرار دهد، شعاری که تنها احساسات عوام الناس را بر می انگیزد و این شعار در بطن خود رویکردی حذف گرا و نکوهیده در برابر قبطیها و بلکه همهٔ رویکردهای مدنی در جامعهٔ مصری دارد؟ گذشته از اینکه رسالت مقدس دین را از سطح متعالی آسمانی اش به سطح سیستمهای سیاسی و اقتصادی تحول پذیر و ناپایدار و ناسازگار تنزل می دهد.

در اخیر، آیا اخوان درک می کند که آرم همیشگی شان شامل یک مصحف و دو شمشیر همراه با کلمهٔ و أعدوا (آمادگی بگیرید) که از آیهٔ کریمهٔ قرآن کریم اقتباس شده است، دیگر مسئله ای نیست که مناسب به نظر آید و قابل قبول باشد؟ آمادگی برای قوت و توانمندی مسلحانه وظیفهٔ دولت است و نه یک جماعتی که کارش دعوت به دین است و نه کار یک حزب سیاسی.. فقط و فقط وظیفهٔ دولت است!

آنچه بدان اشاره شد یک سلسله نقاطی است که به ذهن خطور می کند، اما این اخوان هستند که تصمیم می گیرند محفل بزرگ شان در مقطم در شنبهٔ گذشته محفل آغاز باشد یا انجام؟!

.....
ترجمهٔ مقالهٔ فوق جهت اطلاع خدمت تقدیم است.

با احترام

دكتور خالدین ضایی